

ابعاد نظری و آثار عینی حقوق طبیعی در اسناد و آرای حقوق بشری

محمدجواد جاوید^۱، مرتضی رستمی^{۲*}

چکیده

حقوق طبیعی به مثابه حقوق جوهری و بنیادین افراد، تباری کهن دارد و محصور در اندیشه یا مکتب خاصی نیست. این حقوق بر بنیان‌های طبیعت و عقل آدمی استوار گشته است، از این‌رو هیچ نظام و مکتب حقوقی نمی‌تواند نسبت به آن بی‌توجه باشد. اما این موضوع که آیا حقوق بشر معاصر هم، ریشه در حقوق طبیعی دارد یا نه، همواره محل اختلاف بوده است. نوشتار حاضر که به دنبال بررسی ادعای طرفداران نظریه حقوق طبیعی بشر است، پس از تبیین مهم‌ترین مصادیق حقوق طبیعی، به تحلیل نظری امکان و میزان اثرگذاری این حقوق بر حقوق بشر پرداخته و تلاش دارد تا آثار عینی این اثرگذاری را در اعلامیه جهانی حقوق بشر، منشور ملل متحد و همچنین در آرای حقوق بشری دیوان بین‌المللی دادگستری نشان دهد.

کلیدواژگان

آرای دیوان بین‌المللی دادگستری، اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق بشر، حقوق طبیعی، منشور ملل متحد.

۱. عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)؛ Email: rostami300@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۱/۲۲

مقدمه

بررسی آثار و بازتاب حقوق طبیعی در اسناد موجود حقوق بشری می‌تواند میزان جامعیت و شمول این اسناد را مشخص سازد. از این رو، برای بررسی بازتاب حقوق طبیعی (Natural Rights) در حقوق بشر، در درجه نخست لازم است مفهوم و مصادیق حقوق طبیعی و نیز ارتباط آن با حقوق بشر شناخته شود. حقوق طبیعی، که معمولاً در برابر حقوق موضوعه به کار می‌رود، به زعم بیشتر اندیشمندان، به مجموعه قواعد تغییر ناپذیر، ثابت و ابدی اطلاق می‌شود که برخاسته از طبیعت انسان است. اگرچه مفهوم حقوق طبیعی در طول تاریخ همواره مورد اختلاف بوده است، در مجموع، می‌توان سه مشخصه ثبات، ضرورت و جهانی بودن را در همه تفسیرهای گوناگون حقوق طبیعی که تاکنون پیشنهاد شده، ملاحظه کرد. ویژگی ثبات، نتیجه وابسته نبودن به هیچ مرجع بشری است،^۱ ضرورت بدین معناست که مراعات آن، مقتضای طبیعت عقلانی آدمیزاد است و جهانی بودن آن یعنی اصول آن در همه زمان‌ها و مکان‌ها یکسان است (موحد، ۱۳۸۱: ۲۴۸). مصادیق حقوق طبیعی نیز، همچون مفهوم آن، همواره محل اختلاف بوده، اما بیشتر اندیشمندان در مصادیقی چون حق حیات، حق آزادی، حق برابری و عدم تبعیض، حق صلح، حق مالکیت و حق کار، اتفاق نظر دارند. البته در کنار موارد برشمرده شده، به حق تعیین سرنوشت، به عنوان یکی از مصادیق حقوق طبیعی نیز اشاره خواهیم کرد.

اگرچه مفهوم حقوق طبیعی در سده نوزدهم، توسط طرفداران مکتب پوزیتیویسم، به چالش کشیده شد و فیلسوفان انگلیسی همانند بنتام، هم‌رأی با برخی از فیلسوفان اروپایی، اندیشه حقوق طبیعی را مردود دانسته‌اند و در مقطعی از زمان، این سخن که دولت نمی‌تواند به حقوق طبیعی مردم دست‌اندازی کند تنها شعار و فاقد نتیجه عملی محسوب می‌شد، امروزه پذیرفته شده است که موجودیت و اعتبار پاره‌ای از حقوق بنیادین بشر، مدیون خواست و اراده دولت‌ها نیست، بلکه باید این دسته از حقوق بشر را روایتی از حقوق طبیعی دانست که دولت نمی‌تواند چیزی از آن‌را از بین ببرد (Donnelly, 1982: 397-398).

در اهمیت این دسته از حقوق و ضرورت پرداختن به آن، می‌توان به ایده «دل‌وکیو» استناد کرد که حقوق طبیعی را به مثابه نیروی راهبر تحول و تکامل حقوق موضوعه تلقی کرده و آن‌را اصل الهام‌بخش و راهنما و نیز قائد و رائد حقوق موضوعه می‌داند (دل‌وکیو، ۱۳۸۶: ۲۶۱).

۱. با این حال، تعداد اندکی از اندیشمندان مانند «استامر» معتقدند که حقوق طبیعی ثابت و جاودانه نیست و باید به اقتضای هر محیط، جداگانه تعیین شود، زیرا ممکن است قاعده عادلانه و درست دیروز، فردا ستمی محض باشد، از این رو، هر جامعه، حقوق طبیعی خاصی را ایجاد می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۰۰-۱۰۱). البته باید افزود که چنین بیان و استنادی از حقوق طبیعی هم نشان از بدفهمی حقوق طبیعی یا مجاز در استعمال آن است. چرا که حقوق طبیعی مقید به زمان و مکان نیست.

همچنین، جان لاک، اقتدار مدنی و جامعه مدنی را تنها هنگامی امکان‌پذیر دانسته است که حقوق طبیعی افراد به رسمیت شناخته شود و حکومت آنها را محترم بشمارد (Locke, chap.7). علاوه بر این‌ها، قوانین برخی کشورها، حقوق عام و تغییرناپذیری را منبع تمام حقوق موضوعه دانسته یا در موارد سکوت قانون، قاضی را به رعایت حقوق طبیعی ارجاع می‌دهند. برای نمونه می‌توان از اعلامیه حقوق شهروند فرانسه (Universal Declaration of Human Rights and the French citizen) نام برد. در مقدمه این سند، در نتیجه نفوذ اعتقاد به حقوق طبیعی، نمایندگان مجلس ملی آن کشور، تمام بدبختی‌ها و گرفتاری‌های اجتماعی را ناشی از تجاوز به حقوق طبیعی بشر دانستند. در نهایت باید اذعان کرد: از آنجا که حق طبیعی مقدم بر حق دینی است، یکی از محک‌های سلامت دین، آزمودن آن با معیار حقوق طبیعی است (جاوید، ۱۳۸۸: ۹۴)، که این خود دلیل دیگری بر اهمیت توجه به حقوق طبیعی در عصر کنونی است.

با توجه به ضرورت‌های برشمرده شده، مقاله حاضر به دنبال پاسخ به این سؤال است که مفاهیم مندرج در اسناد حقوق بشری و نیز آن دسته از آرای دیوان بین‌المللی دادگستری که جنبه حقوق بشری دارند، تا چه میزان ریشه در حقوق طبیعی دارند؟ به عبارت دیگر به‌عنوان سؤال فرعی می‌توان گفت: آیا حقوقی با این قدمت، که در دوران باستان همواره به آنها با دیده تقدس نگریسته می‌شد، در عصر کنونی جایگاه گذشته خود را حفظ کرده‌اند و در تدوین اسناد حقوق بشری و نیز رویه قضایی بین‌المللی به اندازه کافی مورد توجه واقع شده‌اند؟ یکی از فرضیه‌های رایج این است که بسیاری از مفاهیم حقوق بشری که امروزه در اعلامیه‌ها، معاهدات بین‌المللی و نیز آرای مراجع قضایی بین‌المللی نمود یافته‌اند، برگرفته از حقوق طبیعی‌اند، زیرا از ظاهر مفاهیم مندرج در منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقین و همچنین برخی از آرای صادره از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری این‌طور به نظر می‌رسد که برخاسته از طبیعت انسان و در راستای حفظ کرامت او باشند. فرضیه مخالفی هم در این خصوص وجود دارد که به موجب آن، حقوق بشر معاصر محصول تراضی بوده و ریشه در حقوق طبیعی ندارد. به‌منظور دستیابی به پاسخ سؤال، با توجه به ماهیت نظری و اکتشافی تحقیق، از روش مطالعات کتابخانه‌ای به صورت تجزیه و تحلیل مفاد اسناد و آرای حقوق بشری و نیز آثار موجود در این زمینه استفاده شده است. همچنین برای بررسی دقیق‌تر موضوع، مقاله در دو گفتار مجزا، نخست، تحلیل نظری اثرگذاری حقوق طبیعی بر حقوق بشر را تبیین کرده و در گفتار دیگر، به وضعیت عینی اثرگذاری حقوق طبیعی بر حقوق بشر با نگاه به اعلامیه جهانی حقوق بشر، منشور ملل متحد و آرای حقوق بشری دیوان بین‌المللی دادگستری توجه نشان داده است.

گفتار نخست - تحلیل نظری اثرگذاری حقوق طبیعی بر حقوق بشر

برای بررسی اثرگذاری حقوق طبیعی بر حقوق بشر در مقام نظر، لازم است ابتدا مصادیق حقوق طبیعی را شناخته و پس از آن به تحلیل ایده طرفداران نظریه حقوق طبیعی بشر بپردازیم.

الف) مهم‌ترین مصادیق اجماعی حقوق طبیعی

برای اثبات این فرضیه که حقوق بشر معاصر، بازتابی از حقوق طبیعی است، در درجه نخست لازم است نشان دهیم که حقوقی که از آنها در این مقاله بحث می‌کنیم، شامل: حق حیات، حق آزادی، حق برابری و عدم تبعیض، حق صلح، حق مالکیت، حق کار و همچنین حق تعیین سرنوشت از جنس حقوق طبیعی هستند. به نظر می‌رسد دستیابی به این هدف، با رجوع به دیدگاه‌های اندیشمندان قدیم و معاصر حقوق طبیعی، همچون توماس هابز، جان لاک، ژان ژاک روسو، جان فینیس و استاملر به سادگی میسر باشد. زیرا اینان افرادی هستند که اغلب در تنظیم اسناد بین‌المللی حقوق بشر، مورد توجه بوده‌اند.

از دیدگاه توماس هابز، مهم‌ترین اصل حقوق طبیعی، حق صیانت نفس (self preservation) است. هر کس حق دارد قدرت خویش را برای حفظ جان خود به کار گیرد و از هر وسیله در این راه استفاده کند. حق وصول به هدف متضمن حق استفاده از وسیله نیز است. به عقیده وی، انسان عملاً دارای دو گونه آزادی است - آزادی طبیعی و آزادی مدنی. آزادی طبیعی که شکل بنیادی آزادی است، به معنای فقدان قدرت بیرونی در انجام کاری است که فرد می‌خواهد انجام دهد و آزادی مدنی به معنای آزادی انجام دادن اعمالی است که از سوی حاکمیت ممنوع نیست (آربلاستر، ۱۳۸۸: ۱۰۳). هابز در مورد حق صلح می‌گوید: لزوم سازش در میان همگان یکی از قوانین طبیعت است که انسان آن را کشف می‌کند، اما دسترسی به صلح و سازش از طریق پیمان میسر است و این اصل یا قانون دیگر طبیعت است که بشر آن را درمی‌یابد و به خاطر رسیدن به صلح از حقوقی که برای خود قایل است، صرف‌نظر می‌کند (هابز، ۱۳۸۷: ۱۹۶-۱۹۸).

جان لاک، دیگر اندیشمند حقوق طبیعی، نیز معتقد است که به موجب قانون طبیعت، شخص نه تنها باید خویشتن را حفظ کند، بلکه موظف است تا آنجا که می‌تواند در صیانت از دیگران نیز بکوشد. وی مهم‌ترین حقوق طبیعی انسان‌ها را حق زندگی، حق آزادی، حق مالکیت و حق مقاومت در مقابل ستم و سرکوب می‌داند. وی آزادی را جزو مهم‌ترین حقوق طبیعی انسان‌ها می‌داند و بر این باور است که انسان‌ها به ضرورت سرشتشان، همگی آزاد، مستقل و برابرند. همچنین، اگر حکومت با نادیده گرفتن هدف قیمومت یا با استفاده از اختیار داده شده در راه یک مقصود خودخواهانه، گام بردارد، مردم حق دارند که حکومت را اگر ضروری باشد با

زور تغییر دهند (Locke, Ibid, chap.5 & 19). با بررسی و تحلیل دیدگاه‌های وی در خصوص مقاومت در مقابل ستم و سرکوب می‌توان به نوعی، حق تعیین سرنوشت سیاسی را از نظرهای وی استنباط کرد.

در آثار روسو نیز آزادی و برابری به‌عنوان دو حق بنیادی شناخته شده‌اند. به عقیده این اندیشمند، افراد بایستی برای یک مرتبه حقوق خود را به‌دولت تفویض کنند و دولت آن حقوق را در حالی که به آنها تغییر نام می‌دهد، به آنان برگرداند. به‌وسیله این تغییر عنوان، یا تبدیل حقوق طبیعی به حقوق مدنی، افراد جامعه، حقوقی را که قبلاً و طبیعتاً دارا بودند، توسط دولت تضمین می‌کنند.^۱

جان فینیس، اندیشمند معاصر حقوق طبیعی، بر این باور است که ارزش‌های پایه‌ای (Basic goods) وجود دارند که از آنها به‌عنوان بنیادی‌ترین ارزش در زندگی انسان یاد می‌شود. وی فهرستی شامل هفت مورد را به‌عنوان ارزش‌های پایه‌ای پیشنهاد می‌کند که نخستین آنها حیات است. به اعتقاد وی ارزش حیات، نخستین ارزش پایه‌ای است که در پاسخ به حفظ نفس مطرح می‌شود. این واژه تمام جلوه‌های حیات مناسب انسانی، از جمله سلامت جسمانی و رهایی از درد و رنج را شامل می‌شود. در جامعه مطلوب «استاملر»، یکی دیگر از طرفداران نظریه حقوق طبیعی، دو گروه مهم از قواعد حقوق حکومت می‌کند، نخست: قواعدی که ناظر به لزوم احترام به شخصیت دیگران است و دیگر: قواعد لازم برای تأمین تعاون. حقوق طبیعی این قواعد چنین دلالت می‌کند که ۱. هر کس باید از حمله به جان و حیات دیگری خودداری کند ۲. هر کس باید از حمله به سلامت و شهرت و مالکیت دیگران پرهیز نماید، و ۳. هر کس باید از تجاوز به آزادی دیگران احتراز کند، زیرا آزادی از مهم‌ترین حقوق طبیعی انسان‌ها محسوب می‌شود (قاری سید فاطمی، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

آثار اندیشمندان مکتب حقوق طبیعی بیانگر آن است که حقوقی چون حق حیات، حق آزادی، حق برابری و عدم تبعیض، حق صلح، حق مالکیت، حق کار و همچنین حق تعیین سرنوشت از منظر آنان، از جنس حقوق طبیعی هستند.

ب) تحلیل نظری ابتدای حقوق بشر بر حقوق طبیعی

در خصوص مبنای حقوق بشر دو نظریه وجود دارد: نظریه حقوق طبیعی بشر و نظریه حقوق قراردادی بشر. نظریه نخست، قایل به جوهره‌ای ثابت برای حقوق بشر بوده و بیانگر آن است که حقوق بشر ریشه در حقوق طبیعی و حقوق طبیعی نیز ریشه در قوانین طبیعی دارد. مقصود از

۱. برای مشاهده تفصیل عقاید روسو در این زمینه، ر.ک: *قرارداد اجتماعی*، ترجمه: مرتضی کلانتریان، تهران، آگاه، ۱۳۸۹.

قوانین طبیعی، قوانین طبیعت انسان است. از نظر مکتب حقوق طبیعی کلاسیک، منظور از طبیعت انسان، فطرت، غریزه و طبع است، اما از منظر مکتب حقوق طبیعی مدرن، منظور از طبیعت انسان، عقل انسان است. به عقیده پیروان این مکتب، عقل انسان قادر است اصول اخلاقی و عینی وابسته به ماهیت و طبیعت آفرینش را کشف کند. در مقابل این نظریه، نظریه حقوق قراردادی بشر قرار دارد که به موجب آن، جوهر انسان به‌عنوان مبنای حقوق انکار می‌شود. از دیدگاه این مکتب، حقوق بشر ناظر به حقوقی است که انسان‌ها در ضمن تفاهم و قرارداد با یکدیگر بدان دست می‌یابند. از این رو، تابع قرارداد شهروندان است. پیروان این نظریه بر این باورند که حقوق بشر تعمیم حقوق خاص (حقوق شهروندی) یک جامعه به سایر جوامع است، در نتیجه امکان تغییر در آن همانند هر امر دنیایی دیگری وجود دارد (جاوید، پیشین: ۹-۱۱).

به عقیده طرفداران مکتب حقوق طبیعی، اراده دولت‌ها موجد قواعد حقوق بشری نیست. از این رو، نقش معاهدات بین‌المللی نسبت به استانداردهای حقوق بشری چیزی بیش از نقش کشفی و اعلامی نیست. همان‌طور که قاضی «تاناکا» در پرونده آفریقای جنوب غربی گفته است: «نقش کشورها در زمینه استانداردهای حقوق بشری صرفاً نقش اعلامی است. بنابراین معاهدات بین‌المللی که در واقع توافق‌نامه‌هایی بین این کشورهاست استانداردهای حقوق بشری موجود معتبر و لازم‌الاجرا را صرفاً اعلام می‌کنند (قاری سید فاطمی، پیشین: ۱۹۷)».

برخی از محققان نیز معتقدند که حقوق بشر مندرج در اعلامیه‌ها از جمله اعلامیه استقلال آمریکا، همان حقوق طبیعی سکولاریزه شده است. سکولاریزه کردن حقوق طبیعی که به تدریج در قرن هجدهم آغاز شد، موجد تحول مهم فلسفی شد. کانت، فیلسوفی بود که در این دوره سعی کرد اثبات نماید عقل می‌تواند توجیه‌کننده مجموعه‌ای از اصول اخلاقی و سیاسی باشد (فریمن، ۱۳۸۷: ۳۱). از این رو، احیای حقوق طبیعی اصلاح یا تعدیل شده، یا نظریه‌های اصلی حقوق طبیعی، تأثیر سازنده‌ای بر معیارهای قراردادی حقوق بین‌المللی بشر داشته‌اند. اعلامیه جهانی حقوق بشر، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اسناد بین‌المللی، این نفوذ را به خوبی نشان می‌دهد. در تأیید این ادعا می‌توان به اندیشه سوارز استناد کرد که اذعان می‌دارد: حقوق بین‌الملل از حقوق طبیعی ناشی شده و به آن هم محدود می‌شود و قدرت اجباری بودن خود را نیز از آن می‌گیرد (ذوالعین، ۱۳۸۳: ۲۷۲-۲۷۳).

برخی دیگر از محققان در توجیه ابتدای حقوق بشر بر حقوق طبیعی از ضرورت‌های طبیعی سخن گفته‌اند. این دسته بر این باورند که نظریه‌های اصلی جدید درباره حقوق بشر نوین، در اشکال مختلف، مفاهیم و روایت‌هایی از ضرورت طبیعی (Natural Necessity) را می‌پذیرند. منظور از ضرورت، اراییه حداقل تعریف درباره آن چیزی است که در هر جامعه قابل تحمل از نظر اخلاقی، انسانی تلقی می‌شود (شریفی طرازکوهی، ۱۳۸۰: ۴۹). به‌عبارت کلی‌تر، هدف

بخش اعظم تفکر احیاشده حقوق طبیعی را می‌توان تلاش برای تنظیم اصولی دانست که «هست» و «باید» را در حقوق سازش دهد. مبنای نظریه حقوق بنیادی یا هسته‌ای، در واقع همان اصول اخلاقی محکم ایمانوئل کانت است که نقطه مرکزی توجه اخلاق را «شخص بودن»، یعنی توانایی قبول مسئولیت به عنوان فاعلی آزاد و معقول در قبال نظام اهداف خویش می‌داند (حیبی مجنده، ۱۳۷۹: ۲۳). در قسمتی از تعریفی که سازمان ملل از حقوق بشر ارائه داده است نیز بر ریشه داشتن آن در طبیعت و ذات انسان تأکید کرده است. در این تعریف چنین آمده است: «حقوق بشر به‌طور کلی به‌عنوان حقوقی قابل تعریف می‌باشند که از ذات ما جدانشدنی نبوده و بدون آن ما نمی‌توانیم به‌عنوان انسان زندگی نماییم»^۱.

بررسی و تبیین مفاد دو نمونه از مهم‌ترین اسناد حقوق بشری که در تدوین سایر اسناد بین‌المللی الهام‌بخش بوده‌اند و نیز آرای حقوق بشری دیوان بین‌المللی دادگستری، می‌تواند به مجموعه‌ای از چالش‌های موجود در این زمینه پاسخ دهند.

گفتار دوم - وضعیت عینی اثرگذاری حقوق طبیعی بر حقوق بشر

برای دانستن این‌که آیا حقوق طبیعی صرف‌نظر از نظریه حقوق طبیعی بشر، در اسناد بین‌المللی عینیت یافته یا خیر، به بررسی موضوع در اعلامیه جهانی حقوق بشر، منشور ملل متحد و همچنین آرای حقوق بشری دیوان بین‌المللی دادگستری خواهیم پرداخت.

الف) بازتاب حقوق طبیعی در اعلامیه جهانی حقوق بشر

بسیاری از حقوق و آزادی‌های مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر، در آثار اندیشمندان حقوق طبیعی نیز قابل مشاهده است. البته ورود بیشتر این حقوق و آزادی‌ها به اعلامیه، مستقیم نبوده، بلکه حقوق برشمرده شده، نخست در دو اعلامیه استقلال آمریکا (۱۷۷۶) و اعلامیه حقوق بشر و شهروند (۱۷۸۹) فرانسه انعکاس یافته و بعدها با الهام از این دو سند در تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد استفاده واقع شده‌اند.

۱. ورود حقوق طبیعی به اعلامیه‌های استقلال آمریکا و حقوق بشر و شهروند فرانسه

سده هجدهم را باید نقطه عطفی در فرایند تحولات فکری، به‌ویژه از جهت برجسته شدن مفهوم حقوق طبیعی، دانست. بینش انسانی در دو سوی آتلانتیک به‌ویژه در فرانسه و آمریکا در

1. See "Human Rights", available at: [http://www.hec.gov.pk/InsideHEC/Divisions/AECA/CurriculumRevision/Documents/581Humanrights2,\(11/09/2011\)](http://www.hec.gov.pk/InsideHEC/Divisions/AECA/CurriculumRevision/Documents/581Humanrights2,(11/09/2011))

این زمینه نقشی بسزا داشت و در پرتو آن بود که نگرشی دیگرگون به پدیده‌ها و بالاتر از آن به حقوق طبیعی بشر اعتبار یافت. اعلامیه استقلال آمریکا و اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه را باید دو نماد برجسته و متمایز از اهمیت یافتن مفهوم حقوق طبیعی و در بطن آن حقوق بشر در شکل دادن به رفتارها، تفسیرها، مباحثات، مرزبندی‌ها، تعاملات و ساختارهای سیاسی برشمرد. این دو اعلامیه بر پایه این اصل تنظیم شد که انسان‌ها حقوقی دارند و بر شالوده این حقوق است که هویت سیاست مشخص می‌شود. حکومت در آمریکا پس از استقلال و در فرانسه پس از انقلاب بر پایه پذیرش این نکته شکل گرفت که کارویژه ساختار قدرت، پشتیبانی از حقوق طبیعی شهروندان و تضمین فضای لازم و بستر مناسب برای شکوفایی این حقوق است. برای نخستین بار جهت ارزیابی قلمرو سیاست، معیارهای کلیسایی، تاریخی و سنتی کنار گذاشته شد و احترام به حقوق طبیعی بشر و رعایت آن به معیار تبدیل شد. در پرتو این دو اعلامیه بود که حیطة سیاست برای همیشه در دو سوی آتلانتیک ماهیت کهکشانی خود را از دست داد و ساختار قدرت سیاسی، سخت وابسته به گفتمان حقوق بشر و حقوق طبیعی برای توجیه کارکرد خود شد (دهشیار، ۱۳۸۵: ۸۵).

۱.۱. ورود حقوق طبیعی به اعلامیه استقلال آمریکا (۱۷۷۶)

امروزه در خصوص این موضوع که اعلامیه استقلال آمریکا برگرفته از عقاید جان لاک است، تقریباً اتفاق نظر وجود دارد. گرچه ممکن است، تأثیر عقاید لاک در انقلاب آمریکا کاملاً واضح نباشد، اعلامیه عموماً متأثر از اندیشه‌های لاک است. به‌عنوان مثال، حقوق مورد اشاره در مقدمه این اعلامیه که اذعان کرده است: «ما این حقایق را بدیهی می‌دانیم که همه انسان‌ها برابر خلق شده‌اند و آفریدگار آنها به ایشان حقوق قطعی جدایی ناپذیری اعطا کرده است، از جمله حق زندگی، آزادی و جستجوی سعادت» به همراه برخی دیگر از مصادیق حقوق بشر مندرج در این اعلامیه از جمله حق رأی، آزادی در انجام فرایض دینی، استفاده از دادرسی سریع با حضور هیئت منصفه، آزادی مطبوعات و مصونیت‌های شخصی که در این سند به‌عنوان حقوق انتقال ناپذیر و لاینفک شناخته شده‌اند، همگی در نوشته‌های لاک مشاهده می‌شوند.

۱.۲. ورود حقوق طبیعی به اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹)

اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، مشتمل بر ۱۷ ماده و آمیزه‌ای از ملاحظات مربوط به فرد و ملت است. در دیباچه اعلامیه چنین آمده است: «ابنای بشر، همه بدون هیچ تمایز نژادی، مذهبی و اعتقادی از حقوقی سلب نشدنی و مقدس برخوردارند.» علاوه بر این عبارت که به وضوح منعکس‌کننده نظریه حقوق طبیعی است، محتوای مواد اعلامیه نیز با اندیشه‌های فلسفی - سیاسی قرن هجدهم هماهنگ بوده و ریشه در مفاهیم و تعبیرات مربوط به حقوق طبیعی

اعصار گذشته دارد (موحد، پیشین: ۱۹۸). به عنوان مثال، در ماده ۲ این اعلامیه آمده است: «هدف هر جامعه سیاسی حفظ حقوق طبیعی و زوال ناپذیر بشر می باشد. این حقوق عبارتند از: آزادی، مالکیت، امنیت و مقاومت در برابر ستم.» موضوعات دیگری که اعلامیه بدانها اشاره کرده عبارتند از: آزادی و برابری در مقابل قانون (ماده ۱)، منع بازداشت خودسرانه (ماده ۷)، اصل قانونی بودن جرم و مجازات (ماده ۸)، اصل برائت (ماده ۹)، آزادی ابراز عقاید (ماده ۱۰)، آزادی انتقال اندیشه و نشر عقاید (ماده ۱۱)، حاکمیت ذاتی ملت بر تعیین سرنوشت سیاسی، اداری و هزینه های مالی و بودجه ای خود (ماده ۱۴)، حاکمیت قانون مبتنی بر اراده مردم (ماده ۱۶). همان طور که پیشتر بیان شد، این حقوق عمدتاً بازتابی از حقوق طبیعی هستند. در واقع، اعلامیه، سند اساسی انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و نمود عینی آنچه حقوق طبیعی سکولار نامیده می شود، بوده که به حقوق فردی و جمعی تمام طبقات اشاره دارد. از منظر اعلامیه حقوق انسان، جهانی و در تمام زمان ها و مکان ها معتبر و وابسته به طبیعت انسانی است. طوری که نه تنها شهروندان فرانسوی، بلکه بدون استثناء تمام انسان ها را نیز در بر گرفته و سرآغازی برای سایر اسناد حقوق بشر بین المللی محسوب می شود. برخی از نویسندگان، اعلامیه حقوق بشر و شهروندان فرانسه را از نظر خارجی، مولود اعلامیه های حقوق آمریکا و از نظر داخلی نتیجه نظریه های روسو دانسته اند (واحدی، ۱۳۳۵: ۵۹)، زیرا همان طور که بیان شد برنامه انقلاب کبیر فرانسه عمدتاً بر اساس اصول ارائه شده از سوی این اندیشمند تدوین شد.

۱.۳. اثر گذاری مبانی حقوق طبیعی دو اعلامیه ۱۷۷۶ و ۱۷۸۹ بر اعلامیه جهانی حقوق بشر

اعلامیه جهانی حقوق بشر، به عنوان قانون اساسی حقوق انسان معاصر و نیز سندی ارزشی، سیاسی و اخلاقی، پشتوانه مهمی برای دولت ها و نیز اعلامیه ها و میثاق های بعدی به شمار می رود. مقدمه اعلامیه وین (۲۵ ژوئن ۱۹۹۳) در این خصوص بیان می دارد: «...اعلامیه جهانی حقوق بشر مبنای اصلی برای سازمان ملل در تدوین موازین حقوق بشری در اسناد بین المللی حقوق بشر است.» از این رو، اگر اثبات شود که حقوق طبیعی بر اعلامیه تأثیر داشته است، این نتیجه حاصل خواهد شد که بسیاری از مفاهیم مندرج در اسناد حقوق بشری (از جمله میثاقین که به توسعه حقوق مندرج در اعلامیه پرداخته اند) و نیز قوانین اساسی کشورها (با توجه به الهام بخش بودن اعلامیه در تدوین بسیاری از این قوانین)، از جنس حقوق طبیعی هستند. یکی از مهم ترین مسائلی که در زمان تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر در کمیسیون حقوق بشر همواره مطرح بود، این بود که «حقوق بشر را باید بر چه مبنایی اعلام کرد؟» یکی از دیدگاه ها بیان می کرد که حقوق ذاتی شخص انسان، زاده سنت حقوق طبیعی است که بر مبنای آن، انسان ها حقوقی دارند که طبیعت، یا به زعم عده ای فطرت الهی، به انسان ها اعطا کرده است. این فرض فلسفی مبنای اعلامیه استقلال آمریکا نیز بوده است که در آن آمده:

«همه مردم برابر آفریده شده‌اند و آفریدگارشان به آنها حقوق سلب‌ناپذیری اعطا کرده است...». عبارت کاملاً دینی این نظریه را به کار ببریم یا خیر، در هر حال به معنای آن خواهد بود که مبنای مفروض حقوق بشر، پدیده‌ای فراملی و برون بشری است. این مفهوم از حقوق بشر، همان‌طور که پیشتر بیان شد، حاصل نظریه‌ای است که گروهی از فیلسوفان اروپایی در قرن هجدهم تدوین کرده و در طول مباحثات دربارهٔ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر بارها از آن نام برده شد. همراه با نظریهٔ جدیدتر حقوق وضعی، دیدگاه بسیار متفاوتی دربارهٔ مبنای حقوق بشر پدیدار شد که بیان می‌داشت انسان‌ها همانند دولت‌ها به هیچ‌وجه تحت الزام قوانین برون بشری قرار ندارند بلکه داوطلبانه و از روی عقل می‌پذیرند که خودشان رفتارهایشان را محدود سازند تا از بهترین امکانات برای تکامل شخصی یا ملی برخوردار شوند. در زمان تدوین اعلامیه، نمایندگان برخی از کشورها مانند هلند معتقد بودند که استناد به خدا یا طبیعت باید به‌عنوان منشأ حقوق بیان شده در اعلامیه، در این سند گنجانده شود. نمایندهٔ هلند اذعان کرد که نادیده گرفتن این پیوند در حکم جدا ساختن گیاه از ریشه‌های آن، یا ساختن خانه‌ای بدون پی و بنیان است (جانسون، ۱۳۷۸: ۶۳-۶۴). با این حال، در تدوین اعلامیه، مخالفان این موضوع همواره سعی کردند که از استناد به خدا یا طبیعت به عنوان مبنای حقوق مندرج در اعلامیه خودداری شود. مثلاً در قسمتی از مادهٔ ۱ اعلامیه آمده است که همهٔ انسان‌ها دارای عقل و وجدان هستند. نمایندگان طرفدار مکتب حقوق طبیعی تأکید بر گنجاندن عبارت «از رهگذر طبیعت» داشتند، اما در نهایت تصمیم گرفته شد که این موضوع را دور بزنند و فقط بر سرشت انسانی عقل و وجدان تأکید کنند. هم‌چنین حق مقاومت در برابر ستم، به‌عنوان یکی از مصادیق حقوق طبیعی، از جمله حقوقی بود که در درون سومین کمیتهٔ کمیسیون مورد بحث قرار گرفت، اما در مواد اعلامیه گنجانده نشد. پیشنهادهای کوبا و آرژانتین در مورد گنجاندن حق مقاومت در برابر ستم، در نهایت از آن‌رو پذیرفته نشد که مسائل پیچیده‌ای را برمی‌انگیخت. سرانجام پس از بحث‌های فراوان تصمیم گرفته شد که به‌طور مختصر به مقاومت در برابر ستم در دیباچهٔ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر اشاره شود و از طرح آن در ماده‌ای جداگانه خودداری شود. به همین سبب در مقدمهٔ اعلامیه آمده است که ضروری است از حقوق بشر با حاکمیت قانون حمایت شود تا انسان به‌عنوان آخرین چاره به طغیان بر ضد بیداد و ستم مجبور نگردد» (پیشین: ۸۵-۸۶). به‌زعم برخی از محققان، تصور سازمان ملل از حقوق بشر، آنچنان که در اعلامیهٔ جهانی آمده است موجد یک دوراهی است. اگر این تصور از حقوق بشر توجیهی فلسفی داشته باشد، قطعاً مورد اختلاف خواهد بود، چرا که تمام نظریه‌های فلسفی - حقوقی، اختلافی و بحث‌برانگیز هستند. از طرف دیگر اگر مفهوم حقوق بشر هیچ توجیه فلسفی نداشته باشد، ادعایش مبنی بر اینکه دارای نیروی اخلاقی است، بی اساس خواهد بود. البته اعلامیه خودش از این دوراهی گریخته و به‌طور تلویحی گفته است که مفهوم حقوق بشر چیزی فراتر از اختلافات

فلسفی است. در نتیجه، اگرچه اعلامیه جهانی حقوق بشر، مفهوم حقوق طبیعی را در مبانی مدرن بازگردانده، اما توجیه فلسفی آن را هم‌چنان مبهم باقی گذاشته است (فریمن، ۱۳۸۷: ۵۶). شاید علت این موضوع آن باشد که سازمان ملل، زمانی مفهوم حقوق بشر را وارد قانون و سیاست بین‌المللی کرد که توجیه فلسفی این مفهوم بسیار غیرقطعی بود. این عدم قطعیت هم محصول نقد تاریخی مفهوم حقوق طبیعی و هم نتیجه فقدان اجماع فلسفی درباره اساس و مبنای حقوق بشر در زمانی که اعلامیه جهانی حقوق بشر تصویب می‌شد، بوده است. بیشتر دست‌اندرکاران تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، نیز بیان کردند که اعلامیه هیچ مبنای حقوقی ندارد. آنان معتقد بودند که در تدوین بیانیه‌ای مشارکت می‌ورزند که هدفش تأثیرگذاری بر وجدان‌هاست و در عین حال نخستین گام در راه رشته‌ای از توافقات با حساب می‌آید که بعدها باید قدرت قانونی بیابند. بیشتر نمایندگان کشورها با النور رزولت (نماینده آمریکا در تدوین اعلامیه) هم‌عقیده بودند که تلاش برای پی‌ریزی مبنای حقوقی حقوق بشر باید پس از اعلام احکام اخلاقی در اعلامیه جهانی پیگیری شود، با این هدف که کوشش‌هایشان به تدوین گزاره‌هایی بیانجامد که قدرت قانونی داشته باشد (جانسون، پیشین: ۱۲۷).

با وجود مسائل برشمرده شده، بررسی مواد اعلامیه، گویای اثرپذیری آن از حقوق طبیعی است. زیرا نخست، اعلامیه، در مقدمه خود دیدگاه‌های بنیادین تدوین‌کنندگان نسبت به انسان را مطرح ساخته و سپس در مواد ۱ و ۲ به بیان اصول حقوقی مبتنی بر این دیدگاه‌ها می‌پردازد که شامل: وحدت خانواده بشری، کرامت و ارزش ذاتی انسان، حقوق بنیادین و غیر قابل انتقال مرد و زن و هم‌چنین آزادی، برابری و برادری می‌شود. اعلامیه در مواد ۳ تا ۱۱ به اهم حقوق و آزادی‌های شخصی، نظیر حق حیات، حق آزادی جسمانی و حقوقی، حق داشتن امنیت، اصل برائت، مصونیت‌های شخصی و منع توقیف، حبس، تبعید و شکنجه، مصونیت‌های قضایی و حق مراجعه برابر و مساوی به دادگاه‌ها و حق رسیدگی علنی، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها اشاره دارد. مواد ۱۲ تا ۱۷ اعلامیه نیز شامل حقوق بنیادین فرد در رابطه با خانواده، سرزمین، ایشیا و جهان بوده و به موضوعاتی چون آزادی رفت و آمد، مهاجرت، حق مالکیت، تساوی حق ازدواج برای زن و مرد، حق داشتن اقامتگاه، و حق تابعیت پرداخته است. اعلامیه در مواد ۱۸ تا ۲۱ حق و آزادی اندیشه، عقیده، مذهب، بیان، تشکیل اجتماعات، مشارکت در اداره عمومی کشور و اشتغال به مشاغل دولتی را مطرح کرده است. در مواد ۲۲ تا ۲۷ اعلامیه به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همچون حق کار، آزادی سندیکایی، حق برخورداری از تأمین اجتماعی، حق تفریح، تعلیم و تربیت، حق شرکت در زندگی فرهنگی و پیشرفت علمی و حق حمایت از ابداعات علمی و ادبی اشاره شده است، و در نهایت، مواد ۲۸ تا ۳۰ اعلامیه نیز به چگونگی ارتباط فرد و جامعه، تکالیف فرد در برابر جامعه، محدودیت‌های حقوق و آزادی‌های فردی و روش تفسیر اعلامیه پرداخته است. نتیجه آنکه با نگاه به محتوای اعلامیه جهانی حقوق

بشر، در می‌یابیم که بسیاری از مصادیق حقوق طبیعی (جز حق تعیین سرنوشت)، در کنار حقوق وضعی متبلور شده است. دوم آنکه، با ملاحظه مواد این سند، که حقوقی در زمینه حاکمیت مردمی، دموکراسی مبتنی بر اصل نمایندگی و حق رأی همگانی را برقرار کرده و حقوق موجود در دولت لیبرال را به مزایای دولت رفاه پیوند زده و آنها را به گونه‌ای یکسان به‌عنوان حقوق بشر شناسایی و اعلام کرده، و نیز برابری و پرهیز از تبعیض را به موضوعی مؤکد تبدیل کرده است، اثرات اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، که خود برگرفته از حقوق طبیعی است، در آن مشاهده می‌شود (هنکین، ۱۳۸۳ : ۴۰). از این رو، اگرچه در زمان تدوین پیش‌نویس اعلامیه، تلاش‌های چارلز مالک، در خصوص گنجاندن این موضوع در متن اعلامیه که حقوق بشر از حقوق طبیعی سرچشمه می‌گیرد، به علت مخالفت‌های طرفداران مکتب حقوق وضعی نتیجه‌بخش نبوده و این عده تنها اعمال و رفتارهای انسان‌ها و به تعبیر گسترده‌تر دولت‌ها را منشأ و تعیین‌کننده حقوق می‌دانستند، با این حال اعضای کمیسیون حقوق بشر پس از بررسی اعلامیه‌های پیشین ملی درباره حقوق بشر از جمله اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، مبادرت به تدوین متن اعلامیه جهانی حقوق بشر نمودند (جانسون، پیشین : ۳۳ - ۳۷).

ب) بازتاب حقوق طبیعی در منشور ملل متحد

جنگ جهانی دوم موجب احیای نظریه حقوق طبیعی افراد شد. این تجدید حیات که تا حدودی نتیجه بیزاری و ترس از نازیسم و نظامی موضوعه بوده است که برای فرد ارزشی قائل نمی‌شد، برای نخستین بار در منشور ملل متحد نمود یافت. منشور، در مواد متعددی به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، حق صلح، برابری و عدم تبعیض و همچنین حق کار و مالکیت بر آن اشاره دارد. منشور تنها معرف برخی از اصول عام در زمینه حقوق بشر بدون قصد برشماری، تعریف و یا تشریح این حقوق است، اما با بررسی مواد مندرج در منشور و مقایسه آن با آرای لاک می‌توان شواهد روشنی از ریشه‌های حقوق طبیعی این سند را استنباط کرد. اگرچه اصول اولیه مورد قبول لاک از جمله آزادی در مواد منشور قلمرویی جدید و پویا یافته، در مجموع با آرای سیاسی بنیانگذار آن سازگار است.

به زعم برخی از حقوقدانان، منشور ملل متحد به دنبال آن است که دولت‌ها را در محدوده خیرهای مشترک بین‌المللی متصل به ارزش متعالی (بشریت) که جملگی آنها طبعاً بدان پایبندند، و نتیجتاً در قبال آن تکالیفی دارند، همبسته یکدیگر کند. بنابراین در منطق منشور، حقوق بین‌الملل بشر مبنایی طبیعی دارد که در قالب حقوق علاوه بر اینکه دارای حد و حدود معین می‌شود، واقعیت پیدا کرده و صورتی فنی و حقوقی به خود می‌گیرد. در این سند مهم، بشریت تصویر تاریک توده انبوه انسان‌ها یا اقوام مشابه نیست، بلکه سیمای روشن انسان‌ها و

مردمانی متفاوت است که هم به فرهنگ ملی خود وفادارند و هم به خانواده‌ای واحد تعلق دارند (فلسفی، ۱۳۸۱: ۷-۹). از این رو، حقوق بشرهای مندرج در این سند، از جمله: حق صلح، حق آزادی، حق برابری و عدم تبعیض، حق کار و همچنین حق تعیین سرنوشت بازتابی از حقوق طبیعی است که در ادامه به هر یک از آنها پرداخته خواهد شد.

۱. حق صلح

برجسته‌ترین مصداق حقوق طبیعی که در منشور بدان اشاره شده، حق صلح است. مقدمه منشور بیان می‌دارد: «ما مردم ملل متحد با تصمیم به محفوظ داشتن نسل‌های آینده از بلای جنگ که دو بار در مدت یک عمر انسانی، افراد بشر را دچار مصائب غیر قابل بیان نموده و با اعلام مجدد ایمان خود ... به متحد ساختن قوای خود برای نگاهداری صلح و امنیت بین‌المللی و به قبول اصول و ایجاد روش‌هایی که عدم استفاده از نیروهای مسلح را جز در راه منافع مشترک تضمین نماید... مصمم شده‌ایم که برای تحقق این مقاصد تشریک مساعی نماییم.» منشور با به‌عمل آوردن اقدامات دسته‌جمعی مؤثر برای جلوگیری و برطرف کردن تهدیدات علیه صلح، و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز یا سایر کارهای ناقض صلح از وضعیت صلح و امنیت بین‌المللی محافظت کرده و «تفاهم، گذشت و احترام به عقاید مخالف و دوستی بین تمام ملل و جمعیت‌های نژادی یا مذهبی و همچنین توسعه فعالیت‌های ملل متحد را در راه حفظ صلح» تشویق می‌کند. منشور هیچ اشاره‌ای به ریشه داشتن حق صلح در حقوق طبیعی نمی‌کند اما دستیابی به صلح به‌عنوان مهم‌ترین هدف منشور در اندیشه‌های طرفداران مکتب حقوق طبیعی همچون: گروسیوس، هابز، لاک و کانت قابل مشاهده است (نک. مکفرسون، ۱۳۸۷: ۱۶).

در منشور آتلانتیک، به‌عنوان سند پیش‌نویس منشور ملل متحد، روزولت و چرچیل ابراز امیدواری کردند که شاهد صلحی باشند که ادامه زندگی انسان‌ها را، در همه سرزمین‌ها و در طول حیاتشان، فارغ از ترس و تنگدستی تضمین کند. هرچند به‌نظر می‌آید که روزولت با بیانی همچون طرز بیان قانون اساسی ایالات متحده از آزادی‌ها سخن گفته، در واقع به‌گونه ضمنی بر مواردی تکیه کرد که در نوشته‌های جان لاک به‌عنوان آرمان حقوق دیده می‌شود (هنکین، پیشین: ۴۷).

۲. حق آزادی، حق برابری و عدم تبعیض

به‌دنبال تک‌تازی غرب در جنگ‌هایی که عملاً جهان را به سمت فلاکت و هلاکت سوق داد، فرانکلین روزولت، رییس‌جمهور سابق آمریکا، به‌عنوان یکی از امضاءکنندگان منشور آتلانتیک،

پس از آغاز جنگ جهانی دوم در اروپا اعلام کرد که «در روزهای آینده ما در صدد ایجاد امنیت در جهانی هستیم که آرزو داریم بر پایه چهار آزادی ضروری انسان بنیان نهاده شود، آن آزادی‌ها عبارتند از: آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی از تنگدستی و آزادی از ترس.» اثرات این سخنرانی، چهار سال پس از آن در تدوین مقررات منشور ملل متحد خود را نشان داد، زیرا علاوه بر مقدمه منشور که در آن از تشریک مساعی در دستیابی به آزادی بیشتر سخن گفته شده، این سند در چند ماده به مقوله آزادی، برابری و عدم تبعیض اشاره کرده است.^۱ اعلام «حقوق برابر و جدایی‌ناپذیر همه اعضای خانواده بشری»، در بردارنده این باور است که برخی از اصول عدالت، فراتر از حقوق تثبیت شده هر جامعه‌ای بوده و در مورد همه افراد بشر در هر مکان و زمان یکسان است. این اصول که الهام‌بخش عدالت اجتماعی است، سنجهای برای سنجش قانونگذاری و یا اصولی اساسی برای حکومت قانونی است (آشوری، ۱۳۷۸: ۷۹).

۳. حق کار

حق بر کار با حق بر اشتغال به مفهوم مدنی آن، متفاوت است. با این حال، یکی از مسائلی مهم مطرح شده در منشور ملل متحد، مسئله کار در پرتو همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی است که به‌عنوان یکی از اهداف این سند بین‌المللی در راه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و حقوق بشر طراحی شده است. ماده ۵۵ منشور، سازمان ملل را مشوق بالا بردن سطح زندگی، فراهم ساختن کار برای حصول شرایط ترقی و توسعه در نظام اقتصادی و اجتماعی می‌داند. البته، همان‌طور که پیشتر بیان شد، ریشه‌های توجه به حق کار و مالکیت بر آن را می‌توان در اندیشه‌های طبیعت‌گرایان از حقوق، همچون لاک مشاهده کرد (نک. لوید، ۱۳۸۷: ۱۳۱).

۴. حق تعیین سرنوشت

۱. به‌عنوان مثال: ماده ۱ منشور، یکی از مقاصد سازمان را پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب دانسته است (بند ۳)، ماده ۱۳ منشور، مجمع عمومی را در خصوص کمک به تحقق حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس، زبان و مذهب، مکلف به انجام مطالعات و صدور توصیه‌هایی کرده است (بند ۵۵ این سند نیز، سازمان ملل متحد را مشوق احترام جهانی و مؤثر حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تبعیض از حیث نژاد، جنس و زبان یا مذهب، دانسته (بند ب) و در نهایت ماده ۶۲ مقرر داشته است که شورای اقتصادی و اجتماعی می‌تواند به‌منظور تشویق احترام واقعی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه توصیه‌هایی کند (بند ۲). همچنین منشور یکی از اهداف نظام قیمومت را «تشویق و احترام حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب و تشویق شناسایی همبستگی ملل جهان به یکدیگر» دانسته است.

شاید بتوان گفت، حق تعیین سرنوشت بخشی از همان حق سعادت در وضع فردی است که با فراهم شدن شرایط جمعی در جامعه مدنی، بدین نام خوانده می‌شود. از این‌رو، حق تعیین سرنوشت، به عنوان یک اصل حقوقی در مواد ۱ و ۵۵ منشور ملل متحد مورد اشاره واقع شده است. منشور دو معنی را از اصطلاح «تعیین سرنوشت» ارائه می‌دهد. در معنای نخست در یک بیان، حق تعیین سرنوشت را به معنای داشتن حق انتخاب آزادانه نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌داند و در معنای دوم آن‌را به‌عنوان حق یک ملت برای متشکل نمودن خود در داخل یک کشور یا تعیین آزادانه وضعیت اتحاد خود با یک دولت موجود از راه‌های دیگر به شمار می‌آورد (موسوی، ۱۳۸۰: ۳۷). برخی از محققان معتقدند، حق تعیین سرنوشت، اساس سایر حقوق مندرج در منشور، از جمله حقوق طبیعی مذکور در آن است. زیرا بند ۱ ماده ۲ منشور می‌گوید: «روابط دوستانه میان ملت‌ها بر اساس احترام به اصل برابری حقوق ملت‌ها و حق تعیین سرنوشت.» و روابط دوستانه زمانی حاصل می‌شود که برابری میان ملت‌ها به رسمیت شناخته شود (سواری، ۱۳۸۹: ۷۶).

همچنین توجه به خواست مردم به‌عنوان جوهره حق تعیین سرنوشت، تأکید بر آن در میثاقین در رأس سایر حقوق انسانی^۱ و نیز تصریح به آن در اعلامیه مجمع عمومی در خصوص اعطای استقلال به کشورها و مردم تحت استعمار (۱۹۶۰) به‌عنوان حقوق بنیادین بشر و در نهایت پذیرش آن به‌عنوان یکی از قواعد عام‌الشمول توسط جامعه جهانی، شباهت‌های اساسی آن‌را با حقوق طبیعی نشان می‌دهد.

ج) بازتاب حقوق طبیعی در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری

به‌موجب اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری (ماده ۳۴)، فقط کشورها می‌توانند نزد این مرجع طرح دعوا کنند، و به همین دلیل نیز در معنای خاص، دیوان یک دادگاه حقوق بشری محسوب نمی‌شود، اما با توجه به صلاحیت عام این مرجع قضایی، تاکنون پرونده‌های متعددی دارای ابعاد حقوق بشری در آن مورد رسیدگی قرار گرفته است که در نتیجه آن بسیاری از مصادیق حقوق طبیعی در آرای صادره انعکاس یافته است. بررسی آرای صادره از دیوان بین‌المللی دادگستری،

۱. در ماده یک مشترک میثاقین اصل حق تعیین سرنوشت در رأس سایر حقوق انسانی و اجتماعی مورد تأکید قرار گرفته است. به‌واسطه درج در ماده ۱ میثاقین، به مفهوم تعیین سرنوشت به عنوان یک اصل کلی، ویژگی یک حقوق بنیادین بشری داده شده و در شکل کلی آن، میثاقین سند اصلی معنی و مفهوم اصل تعیین سرنوشت را برای دولت‌هایی که عضو میثاق نیستند مقرر می‌دارند (موسوی، پیشین: ۵۳). همچنین کمیته حقوق بشر در نظریه تفسیری خود پیرامون موضوع حق شرط بر میثاق حقوق مدنی و سیاسی حق شرط نسبت به ماده ۱ میثاق در خصوص حق تعیین سرنوشت و همچنین حق مردم در تعقیب و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را نپذیرفته است (General Comment No.24, 1994, Para 9).

گویای آن است که قضات در برخی از پرونده‌ها استدلال‌های خود را بر حقوق طبیعی و یا ملاحظات اولیه انسانی مبتنی ساخته‌اند. در ادامه به برخی از این آراء که در بردارنده حقوق طبیعی چون: حق حیات، حق برابری، حق تعیین سرنوشت و حق مالکیت و کار بوده‌اند، اشاره خواهد شد.

۱. حق حیات

در رأی قضیه کانال کورفو (۴۹-۱۹۴۸)، خسارت جانی و از دست رفتن حیات انسانی، بخش مهمی از اختلافات را تشکیل می‌داد. دیوان در این رأی، آشکارا به ارزش‌های مشترک انسانی نظیر کرامت انسانی و رعایت حق حیات استناد کرده است. قاضی شوئبل در رأی نهایی می‌گوید: ارتباط ملاحظات انسانی با ماهیت و اعمال حقوق بشر، نیاز به هیچ‌گونه توضیح بیشتری نداشته و بدیهی است. هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این واقعیت شود که ملاحظات اولیه انسانی همچون حق حیات، محور و سنگ بنای هر اصل و مفهوم حقوق بشری را تشکیل می‌دهد. در قسمتی از این رأی آمده است که ملاحظات اولیه بشری، یک اصل کلی حقوقی ناشی از حق طبیعی است که صرفاً به دلیل وجود اعتقاد حقوقی و بی‌نیازی از عنصر مادی عملکرد، یک قاعده حقوق بین‌الملل بوده، ضمن آنکه قواعد حاکم بر آن و حدود و ثغور آن می‌تواند تابع قواعد عرفی و یا قراردادی باشد. دیوان در این رأی، به‌خوبی از پتانسیل بالای اصول کلی حقوقی در حوزه حقوق بشری استفاده کرده و به ملاحظات اولیه انسانی، از جمله حق برخورداری از حیات، به‌عنوان یک اصل کلی حقوقی که خود ریشه در حقوق طبیعی دارند، توجه نشان داده و در مقام حل ماهوی دعوا، به آن استناد کرده است.^۱

دیوان بین‌المللی دادگستری در یکی دیگر از آرای خود، یعنی قضیه تهدید به استفاده یا استفاده از سلاح هسته‌ای (۱۹۹۴) نیز به حق حیات استناد کرده است. در این قضیه، برخی از دولت‌ها معتقد بودند که استفاده از سلاح هسته‌ای با قواعد حقوق بشر (از جمله ماده ۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی) که حق حیات انسان‌ها را به رسمیت شناخته و کشتن خودسرانه انسان را ممنوع می‌کند، مغایرت دارد. در قسمتی از این رأی مشورتی، قاضی ویرامانتری، حق حیات را محور حقوق بشر دانسته و معتقد است، سلاحی که توانایی بالقوه کشتن میلیون‌ها انسان را دارد، حیات بشر و کرامت بشر را در حد یک موضوع بی‌ارزش و کم‌اهمیت تنزل می‌دهد. توسل به چنین سلاحی توسط هر کشور و تحت هر شرایط با ضرورت رعایت کرامت انسان که صلح جهان وابسته به آن است و همه دول عضو ملل متحد ملتزم به رعایت آن شده‌اند، مغایر است.^۲

1. See: "The Case of Corfu Channel (United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland v. Albania)", available at:

[http://www.icj-cij.org/doctrines/index.php?p1=3&p2=3&k=cd&case=1&code=cc&p3=4,\(10/09/2011\)](http://www.icj-cij.org/doctrines/index.php?p1=3&p2=3&k=cd&case=1&code=cc&p3=4,(10/09/2011))

2. See: "The Case of Legality of the Threat or Use of Nuclear Weapons", available at:

اگرچه دیوان در این رأی صراحتاً به حق حیات به عنوان یکی از مصادیق حقوق طبیعی اشاره نمی‌کند، اما حق حیات مندرج در میثاق حقوق مدنی و سیاسی، که خود برگرفته از اعلامیه جهانی حقوق بشر است، بر اساس عقاید اندیشمندان مکتب حقوق طبیعی، مهم‌ترین مصداق این حقوق به‌شمار می‌آید.

۲. حق برابری و عدم تبعیض

قضیه آفریقای جنوب غربی (۶۶-۱۹۶۰)^۱ محل برخورد عقاید قضات طرفدار دو مکتب حقوق طبیعی و حقوق موضوعه در خصوص اصل برابری و عدم تبعیض بوده است. دیدگاه‌های حقوق بشری قضات مخالف را در خصوص تبعیض نژادی در آفریقای جنوب غربی می‌توان در این رأی ملاحظه کرد. در این پرونده قضات طرفدار مکتب حقوق موضوعه پیروز می‌شوند (با ۸ رأی موافق در مقابل ۷ رأی مخالف)، اما به عقیده قاضی جساپ یک نظر مخالف در دیوان به‌عنوان آخرین چاره‌جویی می‌تواند در تصحیح اشتباه احتمالی در آینده مؤثر واقع شود. در حکم نهایی قضات مخالف بیان داشتند که حقوق بشر، ریشه در جنبه انسانی بشر دارد. این حقوق محصول یک نظام قضایی خاص نیست، بلکه حقوق یکسان و مشابه با ماهیتی طبیعی است. حقوق بشر یک نظام فوق دولتی و برتر از اراده دولت یا دولت‌هاست. حقوق بشر در حال شکل دادن نظام‌ها و شاخه‌های حقوقی به‌صورت یک نظام حقوق بشری با تکیه‌گاه ملاحظات بشردوستانه و اندیشه حقوق طبیعی به‌عنوان یک عنصر مشترک در همه روابط بشری است. در این رأی، قاضی کوتارو تاناکا، حقوق بشر را حقوق غیرموضوعه و متعلق به قواعد امری دانسته است. به عقیده وی، حتی اگر هیچ حقوق موضوعه‌ای حقوق بشر را تصویب نمی‌کرد آنها همچنان وجود داشته و الزام‌آور بودند، چرا که این حقوق فراقانونی بوده و ریشه در وجدان بشریت دارند. حقوق بشر به‌عنوان یک مکتب حقوقی با ریشه در وجدان نوع بشر، مکتبی است که با قلمرو جهانی و گستره روح و وجدان بشری، تدریجاً و نهایتاً طرز تفکر پوزیتیویستی حقوقی را کمرنگ‌تر می‌کند. در این قضیه، قاضی تاناکا با اثبات برتری نظام حقوق طبیعی بشر در مخالفت با پوزیتیویست‌های محافظه‌کار قضایی برای اصول کلی حقوقی به‌عنوان منبع حقوق

<http://www.icj-cij.org/docket/index.php?p1=3&p2=4&k=e1&p3=4&case=95>, (11/09/2011)

۲. در این پرونده، خواهان‌ها (اتیوپی و لیبیا) عنوان کردند که خواننده (آفریقای جنوبی) در اداره سرزمین تحت قیمومت یعنی آفریقای جنوب غربی، سیاست آپارتاید را اعمال کرده و در مقرر کردن حقوق و تکالیف ساکنان این سرزمین بر اساس نژاد، رنگ یا منشأ قومی و تباری تمایز قابل شده و فرصت‌های لازم برای اعمال حق تعیین سرنوشت را برای مردمان این سرزمین از بین برده است. در نتیجه خواستار توقف فوری روبه آپارتاید در این سرزمین شدند. البته دیوان با استناد به اینکه خواهان‌ها هیچ منفعت حقوقی قابل‌تصور در این دعوا ندارند و همچنین با تفسیر ماده ۲ نظام قیمومت، موضوع را صرفاً سیاسی و داخلی دانسته و در تفسیر و اعمال مقررات قیمومت، خود را نسبت به بررسی وجود و قابلیت اعمال منع تبعیض صالح ندانست.

بین الملل و حقوق بشر منشا طبیعی قابل شد. از نظر این قاضی، برابری نه تنها یک اصل حقوقی شناخته شده جهانی است، بلکه در رأس نظام حقوقی قرار داشته و دارای ویژگی فوق قانون اساسی است. اصل برابری، در ذات حقوق طبیعی بوده و سرچشمه همه قواعد حقوق بشر است، زیرا بسیاری از اصول مهم حقوق بشری مانند آزادی و عدالت به آن وابسته‌اند. ون هوک، یکی دیگر از قضات این پرونده، نیز می‌گوید حقوق بشر واقعاً به‌عنوان یک نظام حقوق طبیعی در حال عمل کردن است حتی اگر بخشی از آن به حقوق موضوعه تبدیل شود.^۱

۳. حق تعیین سرنوشت

رأی قضیه تیمور شرقی (۱۹۹۵)^۲ که تقابل میان تأمین کرامت انسانی از طریق حق تعیین سرنوشت و دکتین حاکمیت دولت را نشان می‌دهد، در واقع تأکیدی مجدد بر اهمیت حق تعیین سرنوشت است که دیوان پیش از این، در قضیه صحرای غربی (۷۵-۱۹۷۴) در خصوص آن بیان داشت: حق تعیین سرنوشت یک حق طبیعی برای جمعیتی از انسان‌ها بوده که انسان‌ها به طور مستقیم و بدون مداخله اعمال دیگر تابعان حقوق بین‌الملل از آن برخوردار می‌شوند. دیوان در رأی مشورتی صحرای غربی، در ضرورت رجوع به آرای مردم می‌گوید: اعتبار اصل حق تعیین سرنوشت که متضمن توجه به اراده آزاد مردم است با توجه به این واقعیت که در برخی موارد مجمع عمومی از ضرورت مشورت با ساکنان آن سرزمین صرفنظر کند، مخدوش نمی‌شود. در قضیه تیمور شرقی، ورشتاین، یکی از قضات این پرونده، اذعان کرد که حق تعیین سرنوشت جنبه‌ای از کرامت انسانی به شکل جمعی آن بوده و انعقاد معاهده بدون مشورت با مردم تیمور شرقی، به معنای نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت آنها بوده است. قاضی ویرامنتری، یکی دیگر از قضات این پرونده، بر این باور است: از آنجایی که توسعه روابط دوستانه میان ملت‌ها، محور منشور را تشکیل می‌دهد و از آنجا که در منشور برابری حقوق و حق تعیین سرنوشت مبنای روابط دوستانه تلقی شده‌اند، بنابراین حق تعیین سرنوشت می‌تواند

1. See: "The Case of South West Africa (Ethiopia v. South Africa)", available at: <http://www.icj-cij.org/docket/index.php?pl=3&p2=3&k=c1&case=46&code=esa&p3=4>, (10/09/2011)

۲. در قضیه تیمور شرقی، خواهان (دولت پرتغال) خواستار حمایت و رعایت حق انسانی حق تعیین سرنوشت مردم تیمور شرقی بوده است. خواننده (استرالیا) در این دعوا ادعا کرده است که تعهدات دولت‌ها در ارتباط با حق تعیین سرنوشت محدود به رعایت دستورات تصریح شده است و هیچ یک از قطعنامه‌های سازمان ملل، انعقاد معاهده با اندونزی در خصوص تیمور شرقی را منع نمی‌کند. دیوان در این رأی اعلام می‌کند که مردم تیمور شرقی، حق تعیین سرنوشت دارند که به اندونزی پیوسته یا به سوی خودمختاری گام بردارند. (برای مشاهده تفصیل این رأی ر.ک: تحلیل رأی صلاحیتی دیوان دادگستری بین‌المللی در قضیه تیمور شرقی پرتغال علیه استرالیا، حسن، مؤتقی؛ فصلنامه علامه، ش ۱۵، پاییز ۱۳۸۶: ۱۶۱ - ۱۸۵).

در کنار حق برابری به عنوان محور منشور تلقی گردد.^۱ حق تعیین سرنوشت، در قضیه دیوار حایل نیز، به عنوان یکی از حقوق انسانی ملت فلسطین دانسته شده است، که با ساخت دیوار حایل توسط اسرائیل نقض شده است. شایان ذکر است که مجموعه این آراء تنها در سایه حقوق طبیعی دانستن حق تعیین سرنوشت قابل تفسیرند.

۴. حق مالکیت و حق کار

در نظریه مشورتی مربوط به دیوار حایل (۲۰۰۴)، دیوان بین‌المللی دادگستری ساخت دیوار حایل را موجب نقض حق مالکیت به دلیل مصادره غیرقانونی بسیاری از زمین‌ها و نیز تخریب و توقیف اموال برای ساخت دیوار و نادیده گرفتن حق کار اتباع فلسطین (با استناد به مواد ۶ و ۷ میثاق حقوق مدنی و سیاسی و نیز موادی از کنوانسیون حقوق کودک) دانسته است. دیوان در همین رأی، ساخت دیوار را موجب سلب آزادی رفت و آمد مردم فلسطین (با استناد به ماده ۱۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی)، نقض آزادی مذهبی یعنی عدم امکان دسترسی به اماکن مذهبی توسط اتباع فلسطین دانسته و بیان می‌کند که ساخت دیوار و رژیم همراه آن که موجب نقض شماری از حقوق فلسطینیان ساکن در این سرزمین‌ها شده است، بر اساس ضرورت نظامی یا لزوم حفظ امنیت ملی یا نظم عمومی قابل توجیه نبوده، از این رو، نقض تعهدات حقوق بشر و حقوق بشردوستانه محسوب می‌شود.^۲ این رأی دیوان، عملاً بسیاری از مصادیق حقوق طبیعی را منعکس می‌کند که پیشتر در تبیین نظریات اندیشمندان حقوق طبیعی مورد اشاره قرار گرفته است.^۳

نتیجه‌گیری

ارزیابی بازتاب حقوق طبیعی در حقوق بین‌الملل معاصر از جمله حقوق بشر فعلی از دو طریق میسر است: یک، بررسی محتوایی و کیفی است که براساس آن نمی‌توان حقوق بشر را تهی از مقولاتی جوهری دانست که حقوق طبیعی مدعی آن است. چرا که خواسته یا ناخواسته حقوق طبیعی به حقیقتی می‌ماند که هرچند مخالفان جسارت انکار صریح آن را ندارند این حقوق یک

1. See: "The Case of East Timor (Portugal v. Australia)", available at:

<http://www.icj-cij.org/docket/index.php?p1=3&p2=3&k=66&case=84&code=pa&p3=0>, (10/09/2011)

2. See: "The Case of Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory", at: <http://www.icj-cij.org/docket/index.php?p1=3&p2=4&k=5a&case=131&code=mwp&p3=4>, (10/09/2011)

۳. برای مشاهده تفصیل آرای مذکور، رک: رویکرد انسانی به آرای دیوان بین‌المللی دادگستری، حمید الهویی نظری، تهران، دادگستر، چ نخست، ۱۳۸۹.

سر در اخلاق و یک سر در ادیان دارد و در واقع فلسفه حلقه وصل این تبار حقوقی بشر معاصر است. راه دوم، بررسی صوری است یعنی باید دید که در عمل چه استناد یا استشهادی به این حقوق طبیعی انسان در اسناد بین‌المللی معاصر شده است. در نتیجه، مقاله با مفروض قلمداد کردن بررسی نخستین، در بعد دوم، کوشش بسیار کرده است و عملاً به فرضیه‌ای مثبت در خصوص این تأثیر رسیده است. توضیح آنکه با پایان جنگ جهانی دوم، نظام بین‌الملل به سوی ساختاری مستحکم بر مبنای تأسیس نهادها و تدوین قوانین پیش رفت. این نهادهای بین‌المللی برای ماندگاری و جهانشمولی بیشتر باید بر مبنای قوانین جهانشمول مبتنی می‌شدند و البته این قوانین برای جهانشمولی محتاج مینا قراردادن حقوق طبیعی بودند. بدبینی‌های ناشی از سوء استفاده از حقوق طبیعی مجال آن نمی‌داد تا دولتمردان اعم از سیاستمداران و حقوقدانان در فضایی بی‌طرفانه با مینا قراردادن حقوق طبیعی آدمی به مثابه حقوق پایه همگانی به تدوین منشور و اعلامیه و میثاق‌های بین‌المللی بپردازند. نتیجه منطقی آن بود که حقوق طبیعی به‌عنوان پایه حقوقی صریحاً در هیچیک از اسناد نیامده است. اما در عمل به دلیل بی‌بدیل و غیرقابل انکار بودن این دسته از حقوق، بارها با عناوین دیگر همچون حقوق بشر، حقوق بنیادین، حقوق پایه و مشابه آن مورد استناد عملی یا علمی قرار گرفته است. اگرچه طرفداران نظریه حقوق قراردادی بشر، مبنای طبیعی آن را انکار می‌کنند، نگاه به اسناد بین‌المللی و آرای حقوق بشری دیوان بین‌المللی دادگستری، بیانگر آن است که بسیاری از حقوق مندرج در آنها از قبیل حق حیات، حق آزادی، حق مالکیت، حق صلح، حق کار، حق آزادی، حق برابری و همچنین حق تعیین سرنوشت از جنس حقوق طبیعی است، همان‌طور که پیشتر در آثار اندیشمندان مکتب حقوق طبیعی، ملاحظه شد. بنابراین در این نوشتار هدف آن بود تا به رصد بخشی از حقوق طبیعی در اسناد و آرای موجود بین‌المللی پرداخته شود تا تهی بودن آرای مخالفان حقوق طبیعی بدون جانبداری، در عمل نیز هویدا شود و از سوی دیگر نقص اعلامیه حقوق بشر و میثاقین در منبع ندانستن عینی و صریح این حقوق روشن شود.

منابع

الف) فارسی

کتاب‌ها

۱. آریلاستر، آنتونی. (۱۳۸۸)، *لیبرالیسم غرب (ظهور و سقوط)*، ترجمه: عباس مخبر، تهران، مرکز.
۲. آشوری، داریوش. (۱۳۷۸)، *دانشنامه سیاسی*، تهران، مروارید، چ دوم.
۳. الهویی نظری، حمید. (۱۳۸۹)، *رویکرد انسانی در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری*.

- تهران، دادگستر، چ نخست.
۴. توماس، لوید. (۱۳۸۷)، کتاب راهنمایی در باب حکومت لاک، ترجمه: عباس اسکوئیان، تهران، حکمت.
۵. جانسون، گلن. (۱۳۷۸)، اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاریخچه آن، ترجمه: محمد جعفر پوینده، تهران، نشر نی، چ چهارم.
۶. جاوید، محمد جواد. (۱۳۸۸)، نظریه نسبیت در حقوق شهروندی (تحلیلی مبتنی بر اطلاق در حقوق طبیعی)، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۷. دل وکیو، جرج. (۱۳۸۶)، فلسفه حقوق؛ ترجمه: جواد واحدی، تهران، دادگستر، چ دوم.
۸. ذوالعین، پرویز. (۱۳۸۳)، مبانی حقوق بین الملل عمومی، تهران، وزارت امور خارجه، چ سوم.
۹. روسو، ژان ژاک. (۱۳۸۹)، قرارداد اجتماعی، ترجمه: مرتضی کلانتریان، تهران، آگاه.
۱۰. شریفی طرازکوهی. (۱۳۸۰)، حسین؛ حقوق بشر (نظریه‌ها و رویه‌ها)، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، چ نخست.
۱۱. فریمن، مایکل. (۱۳۸۷)، حقوق بشر (رویکردی میان رشته‌ای)، ترجمه: محمد کیوانفر، تهران، هرمس: ناقد.
۱۲. قاری سید فاطمی، سید محمد. (۱۳۸۸)، حقوق بشر در جهان معاصر (دفتر اول، درآمدی بر مباحث نظری: مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع)، تهران، شهردانش.
۱۳. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۵)، فلسفه حقوق (ج ۱)، تهران، شرکت سهامی انتشار، چ چهارم.
۱۴. موحد، محمدعلی. (۱۳۸۱)، در هوای حق و عدالت (از حقوق طبیعی تا حقوق بشر)، تهران، کارنامه.
۱۵. هابز، توماس. (۱۳۸۷)، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، چ پنجم.

مقاله‌ها

۱۶. حبیبی مجنده، محمد. (۱۳۷۹)، مبانی فلسفی حقوق بشر؛ فصلنامه نامه مفید، (ش ۲۲).
۱۷. دهشیار، حسین. (۱۳۸۵)، حقوق طبیعی در دو اعلامیه در دو سوی آتلانتیک، مجله سیاسی - اقتصادی، (ش ۲۲۳-۲۲۴).
۱۸. سواری، حسن. (۱۳۸۹)، حق بازگشت فلسطینیان از منظر حقوق بین الملل، از کتاب فلسطین و حقوق بین الملل معاصر، گردآورنده: نادر ساعد، تهران، مجد، چ نخست.
۱۹. فلسفی، هدایت‌الله. (۱۳۸۱)، ملل متحد و آرمان بشریت، مجله تحقیقات حقوقی، (ش ۳۵ و ۳۶).
۲۰. موثقی، حسن. (۱۳۸۶)، تحلیل رأی صلاحیتی دیوان دادگستری بین المللی در قضیه تیمور

- شرقی پرتغال علیه استرالیا، فصلنامه علامه، (ش ۱۵).
۲۱. واحدی، جواد. (۱۳۳۵)، تاریخ فلسفه حقوق، **مجله کانون وکلا**، (ش ۴۷).
۲۲. هنکین، لویی. (۱۳۸۳)، حقوق بشر: از آرمان تا واقعیت و چشم‌انداز آینده، ترجمه: فرشید سرفراز، **مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، (ش ۲۰۵ و ۲۰۶).

پایان نامه

۲۳. موسوی، سید مهدی. (۱۳۸۰)، **اصل حق تعیین سرنوشت ملتها و مسئله فلسطین**، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

ب) انگلیسی

24. Donnelly, Jack.(1982), Human rights as Natural Rights, Human Rights Quarterly, The Johns Hopkins University Press, available at: <http://www.jstor.org/stable/762225>, (23/10/2011)
25. Locke, John.(1690), The Second Treatise of Civil Government, chap.7, available at: <http://constitution.org/jl/2ndtreat.htm>, (11/09/20011).
26. Shestack, Jerome. J.(1998), The Philosophic Foundations of Human Rights, Human Rights Quarterly, by: The Johns Hopkins University Press, available at: http://muse.jhu.edu/login?uri=/journals/human_rights_quarterly/v020/20.2shesta ck.html,(11/09/2011)
27. Human Rights Committee; "General Comment No.24", 11/04/1994

ج) پایگاه‌های اینترنتی

28. http://www.hec.gov.pk/InsideHEC/Divisions/AECA/CurriculumRevision/Documents/581_Human_rights2 .
29. <http://www.icj-cij.org/docket/index.php?p1=3&p2=4&k=e1&p3>.
30. <http://www.un.org/en/documents/udhr>.